

آری اینچنین شد شریعتی!

بمناسبت 22 بهمن:

گزارش عملکرد سی و یکساله حکومت مطلقه ققاهتی به معلم کبیرمان شریعتی

شاید تنها حقیقتی که برای هیچ متفکر و مورخی و نویسنده‌ائی و صاحب نظری چه راست باشد و چه چپ چه داخلی باشد و چه خارجی، چه مذهبی باشد و چه غیر مذهبی، جای هیچ شک و شبه‌ای ندارد، این حقیقت است که اگر بخواهیم سلسله جنبان فکری دو انقلاب مشروطیت و انقلاب ققاهتی 57 را مشخص کنیم باید سیدجمال الدین اسدآبادی، بعنوان متفکر و تئوریسین و سلسله جنبان سوبژکتیو انقلاب مشروطیت و دکتر شریعتی را بعنوان متفکر و تئوریسین و سلسله جنبان سوبژکتیو اولیه انقلاب 22 بهمن معرفی کرد. اما از عجایب تاریخ اینکه پس از مشخص شدن این دو سلسله جنبان فکری و سوبژکتیو دو انقلاب (قرن بیستم که در فاصله تقریباً هفتاد ساله از یکدیگر در تاریخ ایران روی دادند) اینکه هر دو متفکر و اندیشمند دو انقلاب اخیر ایران سرنوشت مشترکی نسبت به پروژه ناتمام خویش پیدا کردند که محورهای مهم این سرنوشت مشترک عبارت میباشند از:

1. هر دو متفکر اگرچه توانسته بودند بستر سوبژکتیو دو انقلاب را آماده سازند ولی قبل از شکل گیری ابژکتیو انقلاب فوت کرده بودند. در نتیجه هیچکدام در زمان هدایتگری ابژکتیو دو انقلاب بزرگ ایران زنده نبودند و همین غیبت فیزیکی و خلاء رهبری و هدایتگری آنها باعث شد که پروژه سوبژکتیو آنها در مرحله ابژکتیو انقلاب مانند پوستین پشمینه وارونه شده مثال امام علی در نهج البلاغه در آید (لبس الاسلام لبس فرو مقلوبه / اسلام مانند پوستین پشمینه و وارونه شده در آمده است).
2. شکل انحراف ابژکتیو هر دو انقلاب نسبت به پروژه سوبژکتیو تنظیم شده قبلی آنها توسط هر دو اندیشمند صورت واحدی داشت. چرا که بعلت خلاء رهبری و عدم تشکیلات پیشگام هدایتگر در هر دو انقلاب با توجه به تشکیلات سنتی روحانیت ایران که از قرن دهم توسط حکومت صفوی در ایران شکل گرفته بود، روحانیت سنتی و کلاسیسم و ریاکشنیزم و دگماتیسم و مرتجع توانستند توسط تشکیلات سنتی خویش در خلاء رهبری، هژمونی انقلاب را تصاحب نمایند و انقلاب را در مسیر انحرافی منافع گروهی و اجتماعی، آنها با تکیه به فرهنگ به گل نشسته تاریخی خویش هدایت نمایند. بطوریکه حاصل ابژکتیو هر دو انقلاب در قیاس با پروژه سوبژکتیو قبلی خود که توسط دو متفکر بزرگ سیدجمال و شریعتی تدوین یافته بود انحرافی 180درجه نشان می داد.
3. هر دو انقلاب بزرگ مشروطیت و ققاهتی 57 ایران در مرحله ابژکتیو خویش در غیاب بنیانگذاران واقعی سوبژکتیو آنها پس از تصاحب هژمونی غاصبانه میوه چینان شجره انقلاب توسط روحانیت سنتی موج سوار از یک مکانیزم واحد جهت هدایتگری منحرفانه انقلاب استفاده کردند که عبارت بود از:

الف - تکیه بر جامعه و انسان مکلف و تکلیفی.

ب - تکیه بر فتوای مرجعیت سنتی جهت هدایت جامعه مکلف ایرانی.

- و همین مکانیزم هدایتگریانه انحرافی روحانیت موج سوار دو انقلاب بود که باعث گردید تا دو انقلاب مشروطیت و ققاهتی 57 به یک سرنوشت مشترکی گرفتار شوند و آن به گل نشستن لکوموتیو انقلاب در مراحل اولیه حرکت خویش و قربانی شدن انقلاب و مردم و کشور در راستای منافع غاصبین موج سوار و میوه چینان مرتجع رهبری تازه بدوران رسیده بی ریشه و بی برنامه و بی تئوری و بی فرهنگ هر دو انقلاب بزرگ ایران شد.
4. ناتمامی پروژه سوبژکتیو دو انقلاب (بعلت غیبت هر دو بنیانگذار سوبژکتیو دو انقلاب مشروطیت و بهمن 57) در مرحله ابژکتیو انقلاب باعث گردید که دو انقلاب در مرحله اول ابژکتیو خود که آزادی منفی یا رهائی یا نفی سلطنت مطلقه قاجاری و پهلوی بود متوقف گردد و به مرحله آزادی مثبت که عبارت می باشد از دموکراسی - سوسیالیسم - پلورالیسم معرفتی - حزبی - مذهبی تحت شعار آزادی - آگاهی - برابری شریعتی نرسد و همین موضوع عامل اصلی شکست دو انقلاب

- بزرگ ضد سلطنت مطلقه مشروطیت و فقهاتی 57 و عامل اصلی جایگزینی حکومت مطلقه فقهاتی (که صد درجه دسپات تر و توتالیترتر و اتوکراتیک تر از سلطنت مطلقه می باشد) گردد. چرا که بقول رادها کریشنان هنگامیکه زور (ولایت مطلقه فقهاتی) لباس تقوی (شریعت و فقهات) به تن می کند بزرگترین فاجعه (حکومت مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران) بوجود می آید.
5. ریشه فکری حرکت سوبژکتیو هر دو بنیانگذار انقلاب مشروطیت و فقهاتی 57 اسلام سلفیه بود. اما از آنجائیکه نه سیدجمال و نه شریعتی در پروسه آگاهی بخش خود به قدر کافی با سرطان اندیشه فقهاتی حوزه مانند سرطان تشیع صفوی و سرطان فلسفه ارسطویی و سرطان تسنن اموی و سرطان علم زدگی پزیتویستی بورژوازی و ... برخورد نکرده بودند (و این مبارزه ضد سرطان اندیشه فقهاتی حوزه خلاء حرکت سوبژکتیو هم سید جمال و هم شریعتی بود) لذا وجود این خلاء تئوریک در اندیشه هر دو باعث گردید تا در غیاب آن دو بنیانگذار این سرطان مردافکن بصورت هیولائی در دو انقلاب ظاهر شود. و از آنجائیکه بعد از غیبت آنها هیچ اندیشه ای جهت مبارزه با سرطان فقهاتی در جامعه ایران وجود نداشت در نتیجه هر دو انقلاب مشروطیت و فقهاتی 57 توسط هیولای سرطانی اسلام فقهاتی بلعیده شد و سونامی کشتار و غارت و اسارت و خفقان و نسل کشی و استعمار و استحمار ... بعدی هر دو انقلاب معلول این بلعیده شدن دو انقلاب توسط اسلام فقهاتی حوزه بود.
6. طبیعتاً اگر شریعتی و سیدجمال در ادامه مبارزه با فرهنگ غرب زدگی و اسلام اموی و تشیع صفوی و فلسفه ارسطویی خویش بصورت ریشه ای نه در شکل سیاسی (و نه بشکلی که احمد کسروی در بعد از شهریور 20 در ایران انجام داد، بلکه آنچنانکه امام محمد غزالی در قرن پنجم یا حافظ در قرن هشتم انجام داد) با هیولای سرطان اسلام فقهاتی پنجه در می افکند تجربه شوم انقلاب مشروطیت دو باره در عرصه انقلاب فقهاتی 22 بهمن 57 تکرار نمی شد. البته این خلاء بزرگ هنوز در اندیشه شریعتی وجود دارد و باعث آسیب پذیری اندیشه شریعتی گشته است چرا که اندیشه شریعتی هر چند ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استحماری و ضد فلسفه یونانی و ضد تشیع صفوی و ضد تسنن اموی و ضد علم زدگی و ضد ماشنیسم و ضد سرمایه داری و ... می باشد ولی مانند اندیشه غزالی و حافظ و حتی مولانا ضد فقهاتی نیست. البته رگه های ضد فقهاتی در اندیشه شریعتی وجود دارد. ولی این رگه ها بیش از آنکه مانند اندیشه غزالی و حافظ مستقیم پایه تئوریک داشته باشد خصلتی سیاسی داشت. بخاطر اینکه حمله شریعتی به هیولای سرطانی اسلام فقهاتی و روحانیت سنتی با نفی تشیع صفوی صورت گرفته است نه مانند حافظ و غزالی از کانال آسیب شناسی خود اسلام فقهاتی. لذا حمله شریعتی به هیولای سرطانی اسلام فقهاتی حاکم بجای اینکه پایه تئوریک بخود گیرد جنبه سیاسی بخود گرفت و همین امر باعث گردیده است که تا ماشین سوبژکتیو و اندیشه شریعتی در عرصه ابژکتیو به غارت رفته انقلاب 22 بهمن به گل بنشیند و نتواند بصورت تئوریک بجنگ اسلام فقهاتی حاکم برود و این امر دستاویزی گردد تا بیشترین دستاورد حرکت شریعتی نصیب میوه چینان غاصب اسلام فقهاتی گردد. بطوریکه ناجوانمردانه از تئوری امت و امامت شریعتی در خدمت تئوریزه کردن تز بی ریشه و بته ولایت فقیه و امامت مهیب ترین سونامی دسپاتیسم و اتوکراتیک و توتالیتر بکار گرفته شود.
7. لذا در همین رابطه بر تمامی اندیشمندان و ره نوردان راستین اندیشه شریعتی که دغدغه حیات دو باره تئوری شریعتی را در سر دارند فرض است که جهت نجات این اندیشه از دست گرگان هار حقیقت سوز و شریعت فروش و مصلحت اندیش و حيله گر حافظ وار یا غزالی وار (نه مانند احمد کسروی و مهدی بازرگان و فرج دباغ [عبدالکریم سروش]) دست بکار شده و این خلاء تئوریک شریعتی را پر کنند. تا دیگر دست این غاسقین ادا و قب از تحریف و تفسیر و تاویل اندیشه شریعتی کوتاه گردد.

لذا در این رابطه جهت حسن ختام این مقدمه برای روشن شدن موضوع، به ذکر نقد تئوریک اسلام فقهاتی حافظ در اینجا می پردازیم، باشد که قبول افتد و در نظر آید:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند / پنهان خرید باده که تعزیر می‌کنند
 ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند / عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند
 جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز / باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند
 گویند رمز عشق مگویند و مشنویید / مشکل حکایتیست که تقریر می‌کنند
 ما از برون در شده مغرور صد فریب / تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند
 تشویش وقت پیر مغان می‌دهند باز / این سالکان نگر که چه با پیر می‌کنند
 صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید / خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند
 قومی به جد و جهد نهادند وصل دوست / قومی دگر حواله به تقدیر می‌کنند
 فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر / کاین کارخانه‌ایست که تغییر می‌کنند
 می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب / چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

نشان مرد خدا عاشقی است با خود دار / که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی / دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

و گر فقیه نصیحت کند که می‌نخورید / پیاله ای بدش گو داغ را ترکن

زکوی می‌کده دوشش بدوش می‌بردند / امام شهر که سجاده می‌کشید بر دوش

گر زمسجد بخرابات شدم خرده مگیر / سخن و عطر دراز است و زمان خواهد شد

حلاج بر سر دار این نکته خوش سر آید / از شافعی می‌رسید امثال این مسائل

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند / تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند / چون به خلوت می‌روند ان کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس / توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟

گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری / کین همه قلب و دغل در کار داور میکنند

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس / ملالت علما هم ز علم بی عملی است

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر / کنایتیست که از روزگار هجران گفت

بیا به می‌کده چهره ارغوانی کن / مرو به صومعه کانجا سیاهکاران اند

می‌خور که صد گناه زاغیاری در حجاب / بهتر ز طاعتی که به روی ریا کنند

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ / اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد

بهر حال پس از ذکر این مقدمه حال که 32 سال از غیبت معلم کبیرمان شریعتی و 31 سال از حاکمیت ولایت
 مطلقه فقهانی بر سر نوشت توده های ما می‌گذرد مناسب دیدیم که در ایام 22 بهمن که یادآور 31 سال تاریکی
 و بیم و خفقان و کشت و کشتار و اسارت و جهل و تکلیف و تزویر و ریا و دین فروشی و زهد فروشی و فقر

و فلاکت و ... می باشد، در این سرای بیکسی برای خالی کردن خویش عرض حالی با آن معلم کبیرمان بکنیم چرا که:

- سی و دو سال است که او مشعل خودآگاهی را به ما سپرده است و خود در گوشه ای دور، تنها و غریب در سرزمین شامیان کاخ سبز در کنار پارک اسیر رهائی و پیام آور سرخ آزادی از دادگاه همیشه زنده زمین و زمان عاشورای حسین و زینب آرمیده است.
- سی و دو سال است که از غیبت آن حامل مشعل خودآگاهی به کویر فرهنگی توده های ما می گذرد همان مشعلی که میراث پرورته انی بود که او آنرا از خدایان آسمان مخفیانه به زمین آورده بود و از بعد از گرفتاری در چنگال و زنجیر و کرکس های زئوس به آن بت شکن گریخته به آزادی سپرده شد. که توسط عمل نمرد با منجیق دین در آتش تقدسی که بر او گل سرخ گردید گرفتار گردید و او این آتش گل سرخ شده را در صحرای سینا از بالای آن درخت طور به آن چوپان سرگردان گریز پای سبطی گریخته از چنگال قبطیان زمان واگذار کرد و بالاخره آخرین آنها، آن چوپان قراریط مکه شوریده بر زمان بود که او توانسته بود این آتش را از غار حرای جبل نور به ارث ببرد.

به او که تمامی رنجهای زندگیش رنجهای چگونه زیستن ما در عصر نتوانستن بعد از خود بود بگوئیم که با رفتن تو در این 32 سال زمانی که حتی حرامیان زمین و زمان نه تنها نامت را و اندیشه ات را و هویت گذشته ات را و حسین ات را و همه را و همه را توسط عمل حماقت و مودن شرک و سامرای گوساله زرین به تیر شریعت و منجیق فقاقت و عصای جهالت و آتش تقدس به رمی گرفته اند و حتی بر جنازه ات که خود مصباح هدایت است و سفینه نجات رحم نکردند.

به او بگوئیم هنوز در پشت حصارهای ستم شاهنشاهی اسیر بودیم که خبر مرگت مانند سیحه نی جانمان را غرق در ماتم ساخت و آنزمان بود که یک مرتبه با خبر مرگ تو در خویش احساس بی خویشی و بی خویشاوندی کردیم و همه چیز را رها کردیم و به تو ای بارقه امید و ای انفجار در ظلمت و ای پیام آور شعور و شرف و شناخت مشغول شدیم که چگونه آمدی و چگونه زیستی و چگونه رفتی و رسالت ما در نبودن تو چه می شود؟

به او بگوئیم که هنوز در ماتم از دست رفتن سر در گریبان خویش فرو برده بودیم که هیاهوی آن سیلابی که با دستن خویش در نخلستان بیداری و خودآگاهی بنی نجار تنها و مصمم به راه انداخته بودی از پشت دیوارهای جنایت و قساوت بگوشمان رسید و در نبود تو با بودن همیشه حاضر خویش بر سرمان فریاد زد که فاین تذهبون؟ بیدارمان کردی ولی تا بخود آمدیم آن سیلاب خروشان که تو براه انداخته بودی دیوارهای زندان، بودن و زیستن مان را خراب کرد و ما را مانند سنگی، غلطان غلطان به میان مردم شوریده بر خویش با آتش خودآگاهی اعتقادی و اجتماعی و تاریخی که تو به آنها داده بودی آورد. همه چیز آنچنان بود که تو می دیدی و ما پنهان می کردیم. بندهای عبودیت خلق پاره شده بود، افسار طاعت از دهان توده ها بر داشته شده بود. پرده های جهالت و حماقت همه برچیده شده بود و در دادگاه بزرگ زمان و زمین که تو برپا کرده بودی همه حاضر بودند. از کارگران گرفته تا دهقانان و دانشجویان و دانش آموزان و زنان و مردان و همه و همه هر کس در این دادگاه هابیلی به نمایندگی از طرف طبقه و گروه خود آمده بود تا با خودآگاهی که تو به آنها داده بودید بر علیه جلال حاکم و قابیل انسان کش بر تاریخ شهادت دهند. شهادت دهند که در زمانی که آزادی و آگاهی و برابری مردم وجه المعامله حکومت جلال حاکم بر زمین بشود همه باید در دادگاه شهادت بر علیه جلال حاضر شوند. چرا که این حاکمیت جلال است که بر سر توده ها بند عبودیت می زند و بر دهان توده ها افسار طاعت می گذارد و بر کرده ها تازیانه شرع می نوازد و بر همه دسترنج و زحمت و کار توده ها یورش غارت می برد و بر همه آزادیها خیمه اختناق می زند و بر همه آگاهیهای توده ها ورد حماقت می خواند و بر همه فریاد ها شمشیر فلاکت می زند و بر همه اراده ها تخدیر خفقان تزریق می کند.

به او بگوئیم که هنوز دادگاه تاریخ 57 هابیلیان شوریده بر قابیل تمام نشده بود که دیدیم تمامی کلاغ های به سوراخ خزیده از دخمه های خود بیرون آمدن و در دادگاه هابیل 57 به نمایندگی از ما صحنه گردان دادگاه

شدن تا شیوه پوشیدن جنایت قتل هابیل را به قابیل قاتل بیاموزند و با این ترفند بود که ختم دادگاه را در روز 22 بهمن 57 اعلام کردند تا با فرار قابیل از صحنه دادگاه کلاغها خود بعنوان مدعی بمانند، آنچنانکه اینچنین شد. قابیلیان رفتند و کلاغ ها بر ما حاکم شدند و بودندمان را از بعد از بهمن 57 در زیر سیاهی بال خویش مخفی کردند.

به او بگوئیم که با حاکمیت کلاغها بر دادگاه زمان پس از فرار و مرگ قابیل کلاغها وارث قابیل گشتند و از فردای این وراثت شوم بود که دو بار ما از فردای 22 بهمن 57 توسط کلاغها با افسار فقاقت و تازیانه شریعت و فتوای جهاد و غارت ذکات و زندان تکلیف و شمشیر فتوا به اسارت گرفته شدیم. گاه ما را بنام شرع و دفاع از استقلال و آزادی بجنگ استقلال و آزادی می بردند و زمانی بنام انقلاب آگاهی و فرهنگی ما را بجنگ با آگاهی می کشاندند. زمانی ما را بنام جهاد و دفاع مقدس به جبهه های جنگی می کشاندند که با هم می جنگیدیم بدون آنکه بدانیم از برای چه می جنگیم و برای آنهایی که نمی جنگیدند اما می دانستند برای چه می جنگند و با آن جنگ، زنانمان آواره شدند مردانمان به خون در غلطیدند شهرهایمان ویرانه و قبرستانهایمان آبادان گردید. گاه در داخل بنام دفاع از امنیت ما را به جنگ برادرانمان و خواهران خودمان بردند. برادرانی که با فتوای قاضی القضاة از قبل مهدور دم و مرتد و باغی و خروج کرده بر دین بودند و ریختن خون آنها بی دادگاه واجب، اموال آنها غنایم و ناموس آنها رها و حلال گردید. آنچنانکه کوچه و خیابانهای ما بوی خون گرفت نسل کشی براه افتاد. خواهر، برادر می کشد و برادر، خواهر. پدر فرزند و فرزند پدر و زندانها دانشگاه شد و دانشگاهها پادگان. تنور جوخه های اعدام شبانه روز گرم بود. آنچنانکه حتی بر زنان حامله هم رحم نکردند. نسل پشت سر نسل به فتوای فقاقت و دادگاه شریعت و شمشیر حماقت یا کشته شدند و یا آواره کشورهای دیگر گشتند و یا در زندانهای قرون وسطائی منتظر سرنوشت نابیدا شدند. بطوریکه یک مرتبه تا بخود آمدیم دیدیم گذشته های جنایت قابیلی در دوره جنایت حاکمیت کلاغها طلانی شد. دانشگاهها بسته شد و جویهای خون همراه با نسل کشی براه افتاد. تنور شکنجه های قرون وسطائی بنام تعزیرات فقاقتی داغ گردید همدیگر کشی ساری و جاری شد و خود فروشی و دیگر فروشی اخلاق مذهب گردید، سپاه شب سربازان گمنام ... شدند، غارت و استثمار ذکات شد، قتل و برادر کشی جهاد گردید، فرعون پرچمدار موسی شد، نمرود مبلغ ابراهیم و قیصر وارث عیسی و اشراف قریش جانشین محمد، ابوذر دو باره به ربه رفت و بلال و عمار و سمیه و صهیب و ... در بیابانهای مکه به زیر شکنجه رفتند، حجر بن عدی و همراهانشان در مرج العذرای فقاقت و شریعت گردن زده شدند، تو ساواکی شدی و مصدق کافر، طیب حاجی رضائی شهید و انقلابی. همه برادران و خواهرانت با یک فتوا مهدور الدم شدند و خون آنها حلال گردید، اگر قابیل در کل حکومت پنجاه سال خویش (دوران حکومت پدر و پسر) 3500 اعدامی از برادران تو داشتند، اینها دهها هزار نفر زندانی بیگناه را با یک فتوای در تابستان 67 اعدام کردند، غارت استثمارگران که حامیان اقتصادی کلاغهای حاکم بودند تنها در عرض شش ما اول سال 58 میزان سودی که بورژوازی تجاری تازه بدوران رسیده برد، دو برابر کل سودی بود که در عرض پنجاه سال دوران قابیل برد و میزان اعدام رسمی اعلام شده توسط بلندگوهای رسمی کلاغ ها در 6 ماهه اول سال 60 دو برابر کل اعدامهای سرتاسر جهان در سال 60 بود.

به او بگوئیم که به یکباره در سال 68 پس از اینکه تمامی حلقوم ها را بریدند و تمامی فریادها را خاموش کردند و تمام قبرستانها را دانشگاه کردند و تمام دانشگاهها را قبرستان و تمام دارها را برچیدند و تمام خونها را شستند و شعارهای جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان آنها با نوشیدن جام زهر به پایان رسید، نوبت به تقسیم غنایم قدرت و ثروت و معرفت بین گرگان از شکار برگشته گردید. از آنجائیکه هر کدام برای خود سهم شیر تقاضا می کرد، جنگ تقسیم غنایم به جنگ اقتصاد و سیاست و مذهب بین آنها بدل گردید، این بار کلاغها لباس قابیلی گذشته خود را از تن بیرون کردند و هر کدام کوشیدند با پوشیدن لباسی به رنگ مردم در جنگ تقسیم غنایم توده ها را جهت چانه زنی سهم بیشتر با خود همراه کند. یکی لباس سازندگی به تن کرد، دیگری لباس سفید رفرم اصلاحات پوشید و سومی لباس پولیس و مردم فریب به تن کرد و چهارمی همان لباس سیاه گذشته خود را جهت خونخواهی قتل عثمان و انگلستان قطع شده نانه زن عثمان هنوز به تن نگه داشت. بازار کلاغها یک مرتبه در هم و برهم شد تا چشم باز کردیم دیدیم عجب بازار شامی شده

است، این بازی کلاغها اینجا بود که دو باره توده های ما گرفتار فتنه و شبه شدند، چرا که در این بازار، قصاب لباس گوسفند به تن کرده بود و با گوسفندان قابل شناخت نبود و ابوسفیان لباس حمایت از حق عدالت مظلوم علی به تن کرده بود. عمرعاص و معاویه قرآن بر سرنیزه کرده بودند و شاه عباس صفوی لباس عاشورا و دفاع از اهل بیت پوشیده بود، چه می گویم؟ جلاد لباس شهید پوشیده بود و شریح قاضی پیراهن خون آلود حسین را عباى خود کرده بود. چه می گویم؟ کعب الاحبار مدافع ابوذر گردید و امه ابن خلف و ابوجهل وارث بلال و سمیه و یاسر شده بودند، همه چیز در هم شد، خندق ها پر شد و فرقان ها یا کشته در خاک بودند یا راه در خارج و یا گرفتار شده در بند منادیان انگیزاسیون شورای انقلاب فرهنگی، لباس دمکراسی و لیبرالیسم به تن کردند و به جنگ تو آمدند. هر کس در فکر آن بود که از نمد افتاده غنایم برای خود کلاهی بدوزد توده ها از صحنه دادگاه گذشته که تو در سال 57 بنا کرده بودی مغبون و سر افکنده به خانه های خود باز گشتند، یاس و رکود و سکوت و سکون به یک باره بر همه چیز سایه افکند. تنها جارچیان قدرت در نمایشگاه به بازیگری قدرت ماندند. مابقی همه صحنه را ترک کردند و کار قیصر را به قیصر واگذار کردند.

به او بگوئیم که جنگ کلاغان سفید پوش و سرخ پوش و خاکستری پوش و سیاه پوش بر سر قدرت پایان پذیر نبود بلکه هر روز گرم و گرمتر می شد تا اینکه این جنگ آنقدر در بین کلاغها ادامه پیدا کرد که روز بروز ضعیف و ضعیف تر می شدند و با ضعیف شدن کلاغها بود که دوباره دادگاه هابیل در خرداد 88 نه در جهت محاکمه گذشته قابیل، بلکه اینبار در جهت محاکمه کلاغان رنگارنگ بر پا گردید، دادگاهی که بی محابا همه در آن شرکت کردند و دو باره محشر سال 57 برای محاکمه کلاغان قابیلی بر پا گردید، دوباره درهای کارخانه ها و دانشگاه ها و ... باز شد و همه آواره ها و مظلومین به نمایندگی از گروه اجتماعی خودشان در این دادگاه حاضر شدند تا جلاد را به پای میز محاکمه بکشند و 32 سال جنایت را کیفر خواست کنند، در این محکمه هابیلی، همه پرده ها کنار رفته است، کلاغ ها همه بجان هم افتاده اند تا مرگ هابیل را به گردن دیگری بیاندازد، آنچنان صحرای محشر دادگاه هابیلی شفاف و عریان شده است که جلاد لباس خود پوشیده، بلغم چوب دستی موسی را رها کرده و لباس شریح قاضی را به تن کرده و فتوای قتل حسین می دهد که حسین بر دین خدا خروج کرده، باید او را کشت. ابوسفیان دو باره به آن طرف خندق رفته و الله را زمین گذشته و لات و هبل و منات را بلند کرده است. بعل خدای بابل به خشم آمده و بر علیه ابراهیم وارد جنگ شده، نیل دوباره بین قبطیان و سبطیان خندق ساخته، همه به دادگاه آمده اند تا محکمه دادگاه را بنام خود تمام کنند. دانشجو و کارگر و زحمت کش و معلم و دانش آموز و زن و مرد و ...

تو ای شریعتی بگو، که در این دادگاه جدید هابیلی ما چه کنیم؟ تا دو باره گرفتار مصائب دادگاه سال 57 قابیلی نشویم، و کلاغان با تعویض رنگ بر ما مسلط نشوند.

بر ما دعا کن و ما را پیوسته در نظر داشته باش تا پویندگان صدیق راهت شویم.

والسلام